

طاهر عزیز و کیلی

# خرده‌هایی بروسام الخطاوی، محقق و مصحح منطق الإشارات و التنبيهات

۲۵۸-۲۴۳

## خرده‌هایی بر وسام الخطاوی

طاهر وکیلی

**چکیده:** نوشتار پیش رونق‌دی است بر آقای وسام الخطاوی که منطق الاشارات و التنبیهاث اثرا بن سینا را مورد تحقیق و تصحیح قرار داده و توسط انتشارات مطبوعات دینی به چاپ رسانده است. نویسنده در نوشتار حاضر، مقدمه ایشان و نیز فصل نخست از نهج یکم آن کتاب را مورد مذاقه و نقد و بررسی قرار داده است.

**کلیدواژه:** الاشارات و التنبیهاث، ابن سینا، خواجه نصیر، وسام الخطاوی، نقد.

## Some Criticisms of Wassām al-Khatāvi's Work

By: Tāher Vakili

**Abstract:** The present paper intends to criticize Wassām al-Khatāvi who has investigated about and corrected Avicenna's *Mantiq ol-Ishārāt wa at-Tanbīhāt*, and published it by Matbuāt-e Dini publication. The author of the following paper has reviewed and examined the introduction and the first chapter of the first section of the mentioned book.

**Key words:** *Al-Ishārāt wa at-Tanbīhāt*, Avicenna, Khāje Nāsīr, Wassām al-Khatāvi, book review.

## إیرادات و مأخذ علی السید وسام الخطاوی

طاهر وکیلی

المقال الحالی عبارة عن ملاحظات نقدیة علی وسام الخطاوی الذي قام بتحقیق و تصحیح کتاب منطق الاشارات و التنبیهاث من تألیف ابن سینا، والذي قامت بطباعته انتشارات المطبوعات الدینیة.

یتناول الكاتب فی مقاله مقدّمة المحقق و الفصل الأول من النهج الأول من الکتاب المذكور بالنقد و التحلیل.

المفردات الأساسیة: الإشارات و التنبیهاث، ابن سینا، الخواجة نصیر، وسام الخطاوی، النقد.

دور است سرآب از این بادیه هُش دار  
تا غول بیابان نفریید به سرابت<sup>۱</sup>

# خرده‌هایی بروسام الخطاوی، محقق و مصحح<sup>۲</sup> منطق الإشارات و التنبيهات

طاهر عزیز وکیلی

الإشارات والتنبيهات، الحکیم  
ابوعلی ابن سینا به همراه شرح  
خواجه نصیر و برخی تعلیقات فخر  
رازی و قطب رازی، مطبوعات  
دینی، چاپ اول، ۱۳۹۲ ش، قم،  
۶۸۷ صفحه.

یکم: به کجا برم شکایت، به که گویم این حکایت<sup>۳</sup>!

کم کم گویا داریم عادت می‌کنیم به کتاب‌های رنگ‌رنگی که این روزها تُند تُند طبع می‌شوند و بسیاری شان افزون بر آنکه کم محتوا یا حتی بی‌محتوایند، بسیار بد هم نگارش می‌شوند و نویسندگان‌شان حتی لازم نمی‌بینند نوشته‌شان را به فاضلی دهند، برای برسیدن محتوا یا به ویراستاری برای وارسیدن قواعد ویرایشی!

خوب! چون فراوان دیده‌ایم و شنیده‌ایم ویژگی‌های این کتاب‌ها را، دیگر شاید حوصله‌ای هم نباشد برای نقد آن محتوا و انتقاد از آن نگارش، ولی بسیار شگفت است و باشد که عادت نشود - پروردگارا! برآور! - بدرفتار کردن با نگاه‌شده‌هایی که سرمایه‌های بس گران سنگ میراث اسلامی - ایرانی‌اند! و باید بیشتر دریغ برد، آن‌گاه که برخی از این میان، افزون بر آن، از کتاب‌های درسی‌اند!

بسی افسوس که در هر دانشی هرکسی با هر نیتی در این گمان می‌افتد که کتابی را بگیرد و به اصطلاح تحقیق و تصحیح کند و به دوستدارانش پیش کش، ولی آیا به راستی می‌توان نام بسیاری از آنها را تحقیق و تصحیح گذاشت؟! حسرتا و اسفا که پاسخ نه است! برشمردن نام کتاب‌هایی این چنین که در تاریخ و حدیث و منطق و کلام و فلسفه و دیگرها در این روزها طبع شده‌اند، خواستنی از این نوشتار نیست که مجال نیست.

ولی با این حال در میان این همه که عیبشان دانسته‌اند و گفته‌اند و شنیده‌ایم و خوانده‌ایم و شاید بسیاری را دانسته‌اند، ولی نگفته‌اند و نشنیده‌ایم و نخوانده‌ایم، به اصطلاح تصحیح و تحقیق آن کتابی که ما را واداشت تا دانسته‌ی خویش نوشتنی کنیم و باشد که خواندنی شود، بخش منطق کتاب سترگ الإشارات و التنبيهات از شیخ‌الرئیس، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا است. بی‌پرده‌پوشی و سرراست بگویم، کتابی که هیچ گمان نمی‌بردم آن نیز به بلا گرفتار شود و علم و عالم و متعلم را مصیبت زده کند، این کتاب بود! علم که آشکار است، عالمان نیز بسیارند و متعلم باشد که ما باشیم.

کتابی که در همان نخستین نگاه، چهار تن از دانشمندان بزرگ را با آن می‌توان همراه دید: یکمی شیخ‌الرئیس، ابوعلی که ماتن است. دومی نصیر الملة والدین، خواجه طوسی که شارح است. سومی و

۱. از غزل شماره ۱۵ دیوان حافظ آورده‌ام.

۲. ایشان را این‌گونه خواندیم، همان سان که خود، خویش را همین لقب داده‌اند؛ ولی خواهیم گفت و خواهید دانست که کوشش ایشان را «تحقیق و تصحیح» نتوان گفت!

۳. از غزل شماره ۴۶۸ همان دیوان برگرفته‌ام.

چهارمی هم فخرالدین و قطب‌الدین هر دو رازی که بر آن کتاب تعلیقه‌های فراوان نگاشته‌اند.

ولی افسوسا که جناب آقای وسام الخطاوی، در کوشش‌شان نکردنی‌هایی کرده‌اند که هر میزان نیک‌گمانی به خرج دادیم، کمتر خویشتن‌دار شدیم و نتیجه‌اش این نوشته شد:

از جوش خون، نطقی به فَم، آن نطق آمد در قلم

شد حرف‌ها چون مور هم، سوی سلیمان لابه را<sup>۴</sup>

عجیب آنکه این خرده‌ها، تنها از آن مقدمه ایشان و نیز فصل نخست از نهج یکم آن کتاب به تحقیق و تصحیح آقای خطاوی است، آن هم بی‌نظرداشت حواشی فخر و قطب! گویا می‌توان قیاس کرد و حدس زد باقی کتاب را!

### دوم: مگو فردا که فی التأخیر آفات!<sup>۵</sup>

شاید پرسش شوم که چرا این همه دیر به سراغ این کتاب با آن ویژگی‌ها رفته‌ام؛ کتابی که چاپ نخست آن به سال ۱۳۹۲ خورشیدی است.

پاسخ دهم که هم اندکی دیر یافتمش و نیز همان که گفتم؛ چون بسیار از این کتاب‌ها با آن تحقیق‌ها و تصحیح‌ها دیده‌ایم. حوصله‌ای هم برای سیاه‌کردن اوراق نبود. نیز آگاه شدم که ایشان افزون بر الإشارات والتنبيهات شیخ رئیس، کتاب‌های دیگری نیز به اصطلاح «تحقیق و تصحیح» کرده‌اند! با خود گفتم تا بیش از این دست به «تحقیق و تصحیح» نزده‌اند، باید کاری کرد! گویا تا حال کسی ایشان را از آنچه می‌کنند خبر نکرده است! ولی چه بدانند چه می‌کنند و چه ندانند چه کرده‌اند، گویا فاصله‌اش، فاصله میان بد و بدتر است! نِعَم ما قیل: «فإن كنت لاتدری، فتلك مصيبة / وإن كنت تدری، فالمصيبة أعظم!»

نیز از مقدمه‌شان آشکار می‌شود که قصد داشته‌اند. و یا شاید هنوز هم دارند! که بخش حکمت الإشارات والتنبيهات را نیز تحقیق و تصحیح کنند! زیرا الإشارات والتنبيهات چاپ مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی و نیز الإلهیات من المحاکمات بین شُرخی الإشارات به تحقیق مجید هادی زاده که از منابع ایشان بوده‌اند، هر دو تنها مربوط به بخش حکمت الإشارات والتنبيهات هستند.

۴. از غزل شماره ۲۳ دیوان شمس تبریزی است.

۵. از غزل شماره ۳۳۶ دیوان شمس تبریزی است.

### سوم: چو سیر سخن در نیابی مجوش!<sup>۶</sup>

نخست گمانم این بود که جناب آقای خطاوی، تنها در ویرایش متن و شرح الإشارات والتنبيهات راه درست نپیموده‌اند، ولی خوانش مقدمه کوتاهشان این گمان باطل ساخت!

تنها برای نمونه، برخی از اشتباهات ایشان در مقدمه را یاد می‌کنیم:

در صفحه اهداء، آنجا که کوشش خویش را به حجت الاسلام فائزی پور هدیه کرده‌اند، ایشان را این چنین شناسانده‌اند: «الذی رفع لواء العلم والمعرفة فی حاضرة العلم والفضيلة قم المقدسة و بین زعامتها الدینیة ومرجعیتها العظمی و اساتذتها البارعین، أدام الله فی آیامهم».

که درست‌ترین بود می‌گفتند: «... بین زعمائها الدینیین ومراجعها العظام»، همان‌گونه که خود ایشان در فراز بعدی، «اساتذتها البارعین» آورده‌اند.

نیز «أدام الله آیامهم» درست است و «فی» در آن ترکیب نادرست!

در مقدمه‌شان در صفحه ۹ گفته‌اند: «لقد شرح الحکیم الطوسی (رحمه الله) الإشارات والتنبيهات بشرح مدرسی مبسط و فی خلاله کان محط نظره الشرح المتقدم علیه و هو شرح الحکیم الرازی (رحمه الله) الذین سهّل علیه کثیراً من صعاب العبارات و ذل له کثیراً من النصوص المبهمات...».

افزون بر مناقشه جدی در این گفته که تعلیقات فخر رازی فرازهای دشوار را بر جناب خواجه آسان کرده و پوشیدگی‌های نوشته‌ها را برای وی رام ساخته است، درست این بود که می‌گفتند: «الذی سهّل علیه... و ذلّل له...».

باز در مقدمه و در همان صفحه گفته‌اند: «فجاءت هذه النشرة من الإشارات والتنبيهات لتجمع بین الشرحین بتصدّر شرح الطوسی فی المتن و تهمیش شرح الرازی فی أسفل الصفحة...».

در اینجا نیز درست‌ترین بود که می‌گفتند: «... بتصدیر شرح الطوسی...»، همان‌گونه که در ادامه، «تهمیش» را از مصدر باب تفعیل آورده‌اند.

در مقدمه و در همان صفحه گفته‌اند: «وقد علمت عبارة الرازی فی الهامش...».

درست این بود که اعراب «علمت» را آشکار کنند و بگویند: «عَلِمْتُ»

۶. از حکایت ششم باب چهارم بوستان سعدی است.

مرتكب شده‌اند، درست این بود که می‌گفتند: «...فقد اعتمدتُ فيها على طبعة مطبعة الحيدرى...».

می‌بینید که جناب خطاوى در این بند اشتباه بند پیش را نکرده‌اند و به جای «هكذا»، «كذلك» آورده‌اند.

نیز وقتی می‌گویند: «... والنسخة الحجرية للشيخ محمدرضا الطهراني»، دیگر معنا ندارد در انتها بگویند: «المطبوعة الحجرية!» واضح است که اگر کتاب شیخ محمدرضا تهرانی، نسخه‌ای سنگی است، یعنی چاپ سنگی شده است دیگر!

در انتهای مقدمه به گاه شکرگزاری از آقای مجید موسوی گفته‌اند: «وهكذا أخص شكري و امتناني إلى أخى الأستاذ مجيد الموسوى (حفظه الله)».

که درست بود می‌گفتند: «وهكذا أخص أخى الأستاذ مجيد الموسوى بشكري و امتناني» یا چیزی شبیه این.

#### چهارم: آن نکته یاد کن که در آن قطعه گفته‌ای!

آقای خطاوى در بخشی از مقدمه‌شان گفته‌اند: «أما بعد: فلقد توخينا في هذه النشرة من الإشارات والتنبيهات أن نخدم الدارس والقارئ بشروح ثلاثة ترتبط فيما بينها ارتباطاً وثيقاً».

واندکی بعد، از قصد خویش برای نگاشتن شرح حالی از شیخ و خواجه و فخر و قطب گفته‌اند و برای اعراض از آن، وجود ترجمه این اعلام در کتاب‌های فراوان را دلیل آورده‌اند و افزون بر آن، دلیل دیگری نیز مزید کرده‌اند: «لأن هذه النشرة وضعت للمادة الدراسية والتعليمية».

ولی آیا به راستی کتابی با این همه غلط‌های فاحش که برخی گذشت و پاره‌ای در پی می‌آید، خدمت به «دارس» و «قاری» است و مناسب درس و تعلیم؟! از این بگذریم که این کتاب درسی در علم منطق است که شیخ‌الرئیس در همین کتاب آن را این‌سان تعریف کرده‌اند: «المراد من المنطق أن يكون عند الإنسان آلة قانونية تعصم مراعاتها عن أن يضل في فكره». آیا کتابی که قرار است مراعات قواعدش انسان را از گمراهی در فکر بازدارد، باید آکنده از این همه اشتباهات خُرد و کلان باشد؟!

#### پنجم: این مه نو چیست که آورده‌ای؟!<sup>۷</sup>

جناب آقای خطاوى در مقدمه‌شان از کتاب‌هایی که بدان‌ها

در همان مقدمه و در صفحه ۱۰ گفته‌اند: «واردت أن اترجم لهؤلاء الحكماء الأربعة (الشيخ الرئيس والخواجه الطوسى والحكيم الرازى وقطب الرازى رحمهم الله تعالى)».

که «الخواجه الطوسى» و «القطب الرازى» درست است.

در همان صفحه گفته‌اند: «... أن هذه النشرة وضعت للمادة الدراسية والتعليمية»

که بهتر بود به جای «الدرسية»، «الدراسية» می‌آوردند.

درست در ادامه فراز پیشین آورده‌اند: «وقد اعتمدت على نشرة الاستاذ مجتبى الزارعى فى تحقيقه لمتن الإشارات والتنبيهات. أما بالنسبة للشرح (الطوسى) فقد اعتمدنا على الطبعة الدكتور سليمان دنيا مستعيناً فى كثير من الموارد بالطبعة الحيدرية».

جناب خطاوى در این بند چند اشتباه را پیاپی کرده‌اند! درست این بود که به جای «للشرح (الطوسى)» می‌گفتند: «لشرح الطوسى».

«الطبعة الدكتور...» هم هویدا است که ترکیبی وصفی نیست! پس «طبعة الدكتور...» راست است.

«مستعيناً» هم از ظاهر حالش پیدا است که «حال» است از فاعل «اعتمدنا» و چون فاعل، متکلم مع‌الغیر است، پس حال نیز باید با ذوالحال موافق باشد. از این رو، «مستعینین» درست است.

«الطبعة الحيدرية» نیز گویا اصلاً وجود خارجی نداشته است! دست‌کم آن «الطبعة الحيدرية» که در سال ۱۳۷۷ق، الإشارات والتنبيهات شیخ را چاپ کرده باشد! آری! «مطبعة الحيدرى» چنین کرده است! پس باید می‌گفتند: «مستعینین فى كثير من الموارد بطبعة مطبعة الحيدرى».

در ادامه فراز پیشین گفته‌اند: «وأما بالنسبة لشرح الفخر الرازى، فقد كانت طبعة الدكتور على رضا نجف زاده مورد اعتمادنا وهكذا طبعة المرعى».

در اینجا نیز باید به جای «هكذا طبعة المرعى» می‌گفتند: «وكذلك طبعة المرعى».

در ادامه فراز پیش آورده‌اند: «وأما محاكمات القطب فقد اعتمدت على الطبعة الحيدرية كذلك والنسخة الحجرية للشيخ محمدرضا الطهراني المطبوعة الحجرية».

با چشم‌پوشی از اشتباهی که دوباره در عبارت «الطبعة الحيدرية»

۷. از قصیده شماره ۱۵۷ دیوان خاقانی برداشته‌ام.

۸. از غزل ۳۱۶۴ دیوان شمس برگرفته‌ام.

خرده‌هایی بر وسام الخطاوی، محقق و مصحح منطق الإشارات والتنبيهات: نقـوبـررسی‌دکتـر بـه

اعتماد کرده و از آنها کمک گرفته‌اند، یاد آورده‌اند:

برای تحقیق متن الإشارات والتنبيهات بر «نشرة الاستاذ مجتبی الزارعی» اعتماد کرده‌اند.

برای تحقیق شرح خواجه، بر «الطبعة الدكتور (كذا) سليمان دنيا» و نیز «الطبعة الحيدرية (كذا)» اعتماد کرده‌اند.

برای تحقیق شرح فخر رازی، «طبعة الدكتور علي رضا نجف زاده» و نیز «طبعة المرعشي» مورد اعتمادشان بوده است.

برای تحقیق محاکمات قطب بر «الطبعة الحيدرية (كذا)» و «النسخة الحجرية للشيخ محمدرضا الطهرانی» و در «الجزء الثالث (الإلهيات)»، «بالخصوص» از تحقیق «الأستاذ مجيد هادي زاده» کمک گرفته‌اند.

با این وصف باید جناب آقای خطاوی را پرسش نمود که آیا کتابی که بارها از سوی دیگران تحقیق و تصحیح شده و برخی شان نیز در آن مقدمه یاد نگاشته‌اند را می‌توان دوباره چاپ کرد و نامش را «تحقیق و تصحیح» گذاشت؟! یعنی آقای خطاوی دقیقاً چه را تحقیق و تصحیح کرده‌اند؟! آیا سپردن برخی از آن کتاب‌ها به دست تایپیست و رونویسی کردن از آن نگاشته‌های تحقیق و تصحیح شده، نامش «تحقیق و تصحیح» است؟! شاید حتی زحمت تایپ را هم نکشیده باشند! خداوند بیشتر از پیش توفیق دهد زحمت‌کشان «مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی» را!

ای کاش ایشان تنها از روی آن کتاب‌های پیش‌تر تحقیق و تصحیح شده رونویسی می‌کردند! فاجعه آنجا است که خواسته‌اند چیزی بر آن تحقیق‌ها و تصحیح‌ها مزید کنند، کار به این نوشته کشید! چه آنکه بسیاری از اشتباهات ایشان در هیچ یک از آن چاپ‌ها نیست و تنها ویژه ایشان و کتاب چاپ شده توسط انتشارات مطبوعات دینی است! در ادامه «تحقیق و تصحیح» ایشان را با برخی از آن نگاشته‌های پیش‌تر تحقیق و تصحیح شده سنجه می‌کنیم.

**ششم: نه از خود گفته شد این نکته ای جان!**<sup>۹</sup>

بسی ناسپاسی است اگر متعلمان حقوق معلمان به جای نیاورند و قدرناشناس باشند، اگر ایشان را شکر نگویند. آنچه از منطق الإشارات والتنبيهات شیخ رئیس دانسته‌ایم، رهین داشته‌های سرشار استاد گرامی و فاضل، جناب آقای محمد حسین حشمت پور است. نیز باید قدردان باشم راهنمایی‌های بی دریغ ادیب ژرف‌نگر، آیت‌الله سیدمهدی نبوی را که بر این حقیر حقی‌ها دارند! هر دُو آن را خدای حفظ‌کناد و بیشتر از پیش عطا دهد!

**هفتم: ما عیب کس به مستی و رندی نمی‌کنیم!**<sup>۱۰</sup>

اینها که در پی می‌آید، برخی خرده‌های ریز و درشت ما تنها بر فصل نخست از نهج یکم الإشارات و التنبيهات، البته با تصحیح و تحقیق جناب خطاوی است:

در صفحه ۲۵، صفحه عنوان را این‌گونه معنون کرده‌اند: «النهج الاول» و زیر آن نوشته‌اند: «فی غرض المنطق».

۹. از بیان الإرشاد عطار نیشابوری است.

۱۰. از غزل ۳۶۲ حافظ گرفته‌ایم.

اگر ایشان تنها سطر نخست از شرح جناب خواجه نصیربراین عبارت شیخ: «النهج الأول في غرض المنطق» را خوانده بودند، درمی‌یافتند که این نهج اول نیست که در غرض منطق است، بلکه فصل نخست از این نهج چنین است! نوشته‌ خواجه این است:

«أقول: قوله: (في غرض المنطق) أي: فصل في غرض المنطق، لأنّ النهج فيه».

پس نام‌گذاری نهج اول به «فی غرض المنطق» سراسر نادرست است!

اگرچه آقای خطاوی در صفحه ۲۶، توضیح خواجه را این‌گونه آورده‌اند: «أقول: قوله: في غرض المنطق، أي: فصل في غرض المنطق، لأنّ (لأنّ - خ) التّهج فيه».

اینکه عبارت داخل پرانتز چیست و چه معنا می‌دهد و آن «خ» بعد از «لأنّ» چه کاره است، چندان معلوم نیست، ولی گویا خواسته‌اند به نسخه بدل اشاره کنند؛ یعنی به جای «لأنّ التّهج فيه»، در نسخه‌ای، «لأنّ التّهج فيه» آمده است، ولی با جای‌گذاری بدل مکان اصل، عبارت خواجه را باید چگونه خواند، من یکی که هر چه کوشیدم کمتر راه یافتم!

شاید ایشان خواسته‌اند برابر با نسخه تصحیح شده سلیمان دنیا به اختلاف نسخه اشاره کنند، ولی به دلیل تسامحشان، معنا را از اساس ویران کرده‌اند! عبارت خواجه برابر با تصحیح سلیمان دنیا در صفحه ۱۱۷ این است: «أقوله: (كذا) قوله [في غرض المنطق] لأنّ النهج فيه».

پیدا است که برابر با این خوانش می‌توان فراز «لأنّ النهج فيه» را معنادار دانست، ولی اگر این فراز را در آن عبارت که آقای خطاوی آورده‌اند جای کنیم معنا چه می‌شود؟! بخوانید: «أقول: قوله: في غرض المنطق، أي: فصل في غرض المنطق، لأنّ التّهج فيه». آشکار است که سروته عبارت با هم در جنگند!

در صفحه ۳۹ الإشارات والتنبيهات به تحقیق مجتبی زارعی نیز صفحه عنوان این‌گونه معنون شده است: «النهج الأول» و زیر آن هیچ نیامده است! و در صفحه ۳۹، یعنی صفحه پس از صفحه عنوان تیتتر صفحه این است: «[۱] في غرض المنطق» و زیر تیتتر ابتدای سطر این است: «المراد من المنطق أن يكون عند الإنسان...». اگرچه محقق در پانویشت یاد کرده است که در یکی از نسخه‌ها فراز «في غرض المنطق» نیست.

در صفحه ۸ چاپ مطبعة الحیدری که آقای خطاوی به اشتباه آن را در دو جای مقدمه‌شان، «الطبعة الحیدریة» آورده‌اند، عبارت «النهج الأول» در اول سطر آمده و بی‌فاصله و در ادامه اش «في غرض المنطق» درج شده است.

در صفحه ۲۹، عبارت شیخ را این‌گونه اعراب زده‌اند: «تَعْصَم مراعاتها».

فراز کامل سخن شیخ در صفحه ۲۶ و ۲۷ این است:

«المراد من المنطق أن يكون عند الإنسان آلة قانونية تعصم مراعاتها عن أن يضل في فكره».

این فراز مشهور - دست‌کم در میان طلبه‌ها که چنین است - را بارها شنیده‌ام، حتی آن زمان که هنوز از قواعد عربی هیچ نمی‌دانستم! آن ضبطی که در گوش ما است و ذهنمان بدان انس دارد، «تَعْصَم مراعاتها» است.

۱۱. عبارت داخل قلاب از مصدر است.

۱۲. آنچه در قلاب است، از مصدر است.

آقای خطاوی پس از واژه «بالقوة» ویرگول گذاشته‌اند. بنا بر خوانش ایشان، گویا «بالقوة» متعلق به «حركة» می‌شود و «التي ألتها...» صفت برای «حركة» و لابد قید احترازی است در برابر «بالفعل».

ولی درست آن است که «التي ألتها...» صفت برای «القوة» است، نه «حركة»؛ زیرا «فکر» را در یک اصطلاح به «حركة» بالقوة نفس که ألتش «البطن مقدم الأوسط» درباره این ترکیب غریب، در شماره بعدی چیزی گفته‌ایم! باشد» تعریف نکرده‌اند، نه خواجه و نه دیگرانی جز خواجه!

بلکه «فکر» را در یک اصطلاح به «حركة» نفس با قوه ای که ألتش مقدم بطن اوسط است، آنگاه که این حرکت در معقولات باشد» شناسانده‌اند.

خوانش پس و پیش عبارتی که از شرح خواجه شاهد آورده‌ایم، سراسر گویا است و به یقین نمی‌توان آن را آن سان که جناب خطاوی خوانده‌اند خواند!

در صفحه ۱۰ و ۱۱ چاپ مطبعة الحیدری نیز پس از واژه «بالقوة» ویرگول نیامده است.

در صفحه ۱۶۷ ترجمه حسن ملکشاهی نیز که شرح خواجه را در پانوش آورده، پس از «بالقوة» ویرگول نیامده است.

در همان صفحه ۳۲ فراز پیش‌گفته با سپس ترش را این‌گونه آورده‌اند:

«وذلك لأنّ الفكر قد يُطلق على حركة النفس بالقوة، التي ألتها البطن مقدّم الأوسط من الدماغ المسمّى بالدودة...».

گفت وگو درباره فراز «البطن مقدم الأوسط من الدماغ المسمّى بالدودة» است. به یقین درست این است: «مقدم بطن الأوسط»؛ چراکه طیبیان، دماغ را به سه بطن مقدم، اوسط و موخر بخشش می‌کنند و «دوده» همان مقدم بطن اوسط است. حال عبارت «البطن مقدم الأوسط» را چگونه باید خواند و به کدام یک از اعضای بدن اشاره دارد، گویا تنها باید از جناب خطاوی پرسش نمود!

ظرفه آنکه در همان صفحه، قطب در حاشیه‌اش برای این فراز از نوشته خواجه: «وذلك لأنّ الفكر يطلق على حركة النفس» می‌گوید:

«النفس الإنسانية تحتاج في ادراك الامور إلى الاستعانة بالألات الجزئية، فاذا استعانت بالقوة التي ألتها مقدم بطن الاوسط من الدماغ وتحركت في المعقولات، سُميت حركتها فكراً...»

ولی به راستی این ضبط جناب آقای خطاوی درست است یا آن دیگری؟! اگر یکمی درست باشد، گویا «مراعاتها» باید نائب فاعل «تُعصم» باشد. پرسش این است: در این صورت، فراز «عن أن يضلّ في فکرة» نقشش چیست و معنا چه می‌شود؟! گویا این می‌شود: «بازداشته می‌شود مراعاتش از اینکه آدمی در فکر کردنش گمراه شود».

خوانش دوباره فراز عربی با اعراب آقای خطاوی و ترجمه‌ای که ما از آن به دست دادیم، شاید خواننده را از توضیح بیشتری نیاز کند! ولی باید یاد کنیم که:

در صفحه ۳۹ الإشارات والتنبيهات به تحقیق مجتبی زارعی، در متن «تعصمه مراعاتها» و در نسخه بدل، «تعصم مراعاتها» دارد بی اعراب.

در صفحه ۱۱۷ چاپ مؤسسة النعمان به تحقیق سلیمان دنیا، «تعصمه مراعاتها» دارد بدون اعراب.

در صفحه ۹ چاپ مطبعة الحیدری، «تعصم مراعاتها» دارد بدون اعراب.

در شرح الإشارات والتنبيهات چاپ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، به تصحیح علی‌رضا نجف زاده، «تعصمه مراعاتها» دارد بدون اعراب.

در التنبيهات والإشارات چاپ دانشگاه تهران به تصحیح محمود شهابی نیز، در متن، «تعصمه مراعاتها» دارد و در نسخه بدل، «تعصم مراعاتها» آمده است و اینجا هم بدون اعراب.

حسن ملکشاهی نیز فراز شاهد را این‌گونه ترجمه کرده است: «آنچه از منطق قصد می‌شود آن است که آدمی را میزان و قانونی است که رعایت و به کار بستن آن (در به دست آوردن مجهولات از معلومات) ذهن او را از لغزش و خطا در فکر بازمی‌دارد».

اگرچه این دو کتاب اخیر که یکمی به سال ۱۳۳۹ خورشیدی و دومی نخستین بار به سال ۱۳۶۷ خورشیدی چاپ شده‌اند، از منابع مورد استفاده آقای خطاوی نبوده‌اند، ولی هویدا است که بی‌توجهی ایشان به این دو کتاب به هیچ روی پذیرفتنی نیست.

در صفحه ۳۲، عبارت خواجه در تعریف فکر را این‌گونه آورده‌اند:

«وذلك لأنّ الفكر قد يُطلق على حركة النفس بالقوة، التي ألتها...»



در صفحه ۱۱ چاپ مطبعة الحيدري، فراز مورد بحث اين گونه آمده است: «آلتها مقدّم بطن الأوسط من الدماغ».

در پانوشت صفحه ۱۶۷ ترجمه ملكشاهى هم آمده است: «آلتها مقدّم البطن الأوسط من الدماغ».

در همان صفحه ۳۲، در انتهای فراز ياد شده در ۴ آورده اند: «ای: حركة كانت».

«ای» تفسیر کدام فراز است و «حركة كانت» را باید مفسر کدام واژه يا بند گرفت؟ گویا هر چه هم تلاش شود، پاسخی برای این پرسش نتوان یافت؛ دست کم ما که نيافتيم!

درست آن است که «ای» نه حرف تفسیر که «ای» است و موصول به معنای «هر» و چون دائم الاضافه است، پس إعراب «حركة» نه مرفوع. آن گونه که آقای خطاوى ظاهرش کرده اند. که مجرور خواهد بود. پس درست این است: «ای حركة كانت» و فراز درست با حذف عبارات معترضه این است:

«لأنّ الفكر قد يطلق على حركة النفس، أى حركة كانت».

در صفحه ۱۱۹ چاپ مؤسسة النعمان به تحقیق سلیمان دنیا، فراز شاهد در این شماره و نیز دو پیشین این گونه است: «وذلك لأنّ الفكر قد يطلق: على حركة النفس بالقوة - التي آلتها [مقدم البطن الأوسط من الدماغ] المسمى ب[الدودة] - أى حركة كانت...»<sup>۱۳</sup>.

در صفحه ۱۱ چاپ مطبعة الحيدري، «ای حركة كانت» آمده است؛ یعنی روی یاء در «ای» تشدید درج شده است.

در پانوشت صفحه ۱۶۷ ملكشاهى نیز همین گونه است.

در صفحه ۳۳، بخشی از شرح خواجه در بیان اطلاقات سه گانه «فکر» را این گونه آورده اند:

«وقد يُطلق [الفکر]<sup>۱۴</sup> على معنى ثالث هو جزء (وهو أخص - خ) من الثّاني، وهو الحركة الأولى وحدها من غير أن يجعل الرجوع إلى المطالب جزء منه».

شاهد ما در «وحدها من غير أن يجعل الرجوع إلى المطالب جزء منه» است؛ یعنی مصحح محترم او را گویا استینافیه گرفته اند و «حدّ» را به «ها» اضافه کرده اند. با این حساب «ها» باید به «الحركة الأولى» بازگردد و «حدّها» مبتدا شود و «جزء منه» خبر باشد و

۱۳. آنها که در قلاب آمده، از مصدر است.

۱۴. واژه درون قلاب، از افزوده های ما است.

معنای آن این گردد: «و تعریف حرکت اولی بدون آنکه رجوع به مطالب قرار داده شود، جزئی از فکر است».

آیا این، تعریف حرکت اولی، یعنی همان سیراز مجهول به معلوم است؟! تا به حال که حرکت اولی در فکر را این سان تعریف کرده است که جناب خواجه نخستین و آخرینش باشد؟!

آری! آن خوانش جناب محقق و إعرابی که ایشان ظاهر کرده اند، این گونه معنی می دهد! ولی اگر درست خوانده شود، خواجه نصیر نه نخستین خواهد شد و نه آخرین!

نیز إعراب «جزء» در انتهای فراز، نه رفع که نصب است و مفعول دوم «يُجعل» است که «الرجوع» نائب فاعل آن است.

پس آن فراز که خواجه نوشته اند را باید این گونه خواند:

«وقد يطلق [الفکر] على معنى ثالث هو جزء من الثاني، وهو الحركة الأولى وحدها، من غير أن يُجعل الرجوع إلى المطالب جزءاً منه».

یعنی «وحدها» صفت برای «الحركة الأولى» باشد و «جزءاً منه» مفعول دوم «يُجعل» و ضمیر در «منه» به «فکر» بازگشت می کند.

در صفحه ۱۱۹ کتاب تحقیق شده سلیمان دنیا، «وحدها» آمده و «جزءاً» نیز همین گونه و منصوب است.

در صفحه ۱۱ چاپ مطبعة الحيدري نیز «وحدها» است و «جزء» همین گونه و بدون إعراب آمده است.

نیز همین سان است در پانوشت صفحه ۱۶۷ ترجمه ملكشاهى.

در صفحه ۳۴، بعد از این کلام شیخ: «ما يكون عند اجماع الإنسان»، شرح خواجه را در پی آن این گونه آورده اند: «یعنی: به الحركة الأولى المبتدئ بها من المطالب الى المبادئ...».

برابر با خوانش و ویرایش آقای خطاوى، «یعنی» تفسیر «ما يكون...» است و «به» باید خبر مقدّم باشد و «الحركة الأولى» مبتدای موخّر، ولی این عبارت چه معنا می دهد و ضمیر در «به» به چه یا که بازمی گردد، ما که دست یابمان نشد!

پس درست آن است که پس از «یعنی»، دونقطه حذف شود و در این صورت فعل خواهد بود و ضمیر فاعلی به جناب شیخ بازمی گردد و «به» متعلق به «یعنی» و ضمیر هاء در «به» به «ما» در «ما يكون عند الإنسان» راجع است و «الحركة الأولى» مفعول «یعنی» خواهد بود.

خرده‌هایی بر وسام الخطاوی، محقق و مصحح منطق الإشارات والتنبيهات: نقو و برسی دکتو به

در صفحه ۱۲۰ کتاب تحقیق شده به دست سلیمان دنیا نیز پس از «یعنی» دو نقطه نیامده است. همچنین است در صفحه ۱۲ چاپ مطبعة الحیدری.

در همان صفحه ۳۴ بعد از این کلام شیخ: «أن ينتقل عن أمور حاضرة في ذهنه»، در ادامه شرح خواجه را مانند پیشین این‌گونه آورده‌اند: «یعنی: به الحركة الثانية التي هي الرجوع من المبادئ الى المطالب».

در اینجا نیز درست آن است که پس از «یعنی» دو نقطه حذف شود و در این صورت ضمیر فاعلی به جناب شیخ بازمی‌گردد و «به» متعلق به «یعنی» و «الحركة الثانية» مفعول «یعنی» خواهد بود.

در صفحه ۱۲۰ کتاب تحقیق شده به دست سلیمان دنیا و نیز صفحه ۱۲ چاپ مطبعة الحیدری نیز پس از «یعنی» دو نقطه نیامده است.

در همان صفحه ۳۴، ایراد خواجه بر فخر را این‌گونه آورده‌اند:

«والفاضل الشارح، قد تحيّر في تفسير معنى «الفكر» أولاً، و في تقييده بقول: «هاهنا» ثانياً...»

حال آنکه درست «في تقييده بقوله «هاهنا» ثانياً» است و ضمیر در «تقييده» و «بقوله» به جناب شیخ بازمی‌گردد.

در صفحه ۱۲۰ مؤسسة النعمان و نیز صفحه ۱۲ چاپ مطبعة الحیدری نیز «بقوله» آمده است.

در همان صفحه ۳۴، درست در ادامه فراز پیشین، دنباله شرح خواجه را این‌سان ویرایش کرده‌اند:

«وفي الفرق بين ما يكون عند الانتقال المذكور وبين نفس الانتقال ثالثاً.

و حملُهُ مرّةً على أمر غير الانتقال، و مرّةً على الانتقال.»

یعنی درست به این صورت، پس از «ثالثاً» نقطه گذاشته‌اند و فراز بعدی را در ابتدای سطر آورده‌اند و «حملُهُ» را مرفوع گرفته‌اند.

ولی به راستی «حملُهُ» عطف بر کجا است؟ و اگر او استینافیه است، فراز «و حملُهُ...» چه معنا می‌دهد؟

درست آن است که فراز «و حملُهُ...» نه در سطر بعد، بلکه در ادامه فراز پیش است. پس باید پس از «ثالثاً» ویرگول یا نقطه ویرگول گذاشت و «حملُهُ» نه اسم که فعل است و ضمیر فاعلی آن به فخر و ضمیر مفعولی به «ما یكون عند الانتقال» بازمی‌گردد.

پس باید کلام خواجه را این‌گونه خواند:

«وفي الفرق بين ما يكون عند الانتقال المذكور وبين نفس الانتقال ثالثاً؛ و حملُهُ مرّةً على أمر غير الانتقال، و مرّةً على الانتقال.»

در صفحه ۱۲۰ الإشارات والتنبيهات به تصحیح سلیمان دنیا فراز شاهد این‌گونه است: «وفي الفرق بين ما یكون عند الانتقال المذكور، و بين نفس الانتقال، ثالثاً و حملُهُ مرّةً على أمر غير الانتقال و مرّةً على الانتقال.»

در صفحه ۱۲ چاپ مطبعة الحیدری، پس از «ثالثاً» ویرگول آمده و فراز «و حملُهُ مرّةً على أمر غير الانتقال» در ادامه آن و نه در سطر بعد درج شده است. «حملُهُ» نیز بدون اعراب است.

در همان صفحه ۳۴، درست بعد از عبارت اخير، کلام خواجه را اين گونه ويرايش کرده‌اند:

«ثم جعل الحركة الأولى اراديةً، وسمّاها: «فكراً» يحتاج فيه الى المنطق، والثانية «طبيعية»، وسمّاها: «حداً» لا يحتاج معه اليه».

يعني اينجا نيز «جعل» را اسم و مبتدا فرض کرده‌اند، ولي در اينجا نيز «جعل» عطف به كجا است؟ و اگر واو استينافيه است، جمله چه معنا مي‌دهد؟

درست آن است كه «جعل» فعل باشد و ضمير فاعلي به فخر بازمي‌گردد و «الحركة الأولى» مفعول «جعل» است. افزون بر آنكه «سمّاها» در عبارت بعدي، به يقين اسم نيست و فعلي است كه بر «جعل» عطف شده و ضمير فاعلي در آن نيز به فخر بازمي‌گردد و ضمير مفعولي به «الحركة الأولى».

در صفحه ۱۲۰ كتاب تحقيق شده سليمان دنيا، «جعل» بدون إعراب آمده است.

در صفحه ۱۲ چاپ مطبعة الحيدري نيز «جعل» بدون إعراب درج شده است.

در صفحه ۳۹ عبارت خواجه را اين گونه آورده‌اند:

«وإنما أتى الشيخ بحرف العناد في قوله: «علمياً أو ظنياً أو وضعياً»، لتباين العلم والظن بالذات، و مباينتهما للوضع والتسليم بالاعتبار.

ولم يأت بحرف العناد في قوله: «أو وضعاً و تسليماً» لتشاركهما في بعض المواد».

ولي درست «ولم يأت بحرف العناد في قوله: «أو وضعياً و تسليماً» لتشاركهما في بعض الموارد». است؛ زيرا در كلام شيخ، «وضعاً و تسليماً» نيامده و «وضعياً و تسليماً» درست است.

نيز «لتشاركهما في بعض الموارد» درست است؛ زيرا برابر با شرح جناب خواجه، تصديقات علمي و ظني با يكديگر و اين دو با تصديقات وضعي و تسليمي تبين ذاتي دارند و در هيچ مصداقي جمع نمي‌شوند، ولي تصديق وضعي و تسليمي، در برخي مصدايق و موارد چون مجيب جدلي با يكديگر مشارك‌اند، همان گونه كه خواجه در عباراتي پيش از اين و در توضيح تصديق وضعي و تسليمي بدان اشاره مي‌كند. پس در اينجا بحث بر سر ماده يا صورت نيست، بلكه تشارك يا عدم تشارك در مصداق مورد گفت و گواست.

در صفحه ۱۲۴ الإشارات والتنبيهات به تحقيق سليمان دنيا، فراز شاهد هماني است كه آقاي خطاوي آورده‌اند و در اينجا به نسخه تحقيق شده سليمان دنيا وفادار مانده‌اند، ولي با توضيحي كه گفته آمد، نسخه وي درست نمي‌نمايد.

افزون بر آنكه در صفحه ۱۴ چاپ مطبعة الحيدري نيز «ولم يأت بحرف العناد في قوله: أو وضعياً و تسليماً، لتشاركهما في بعض الموارد» آمده است.

در همان صفحه ۳۹، اشكال خواجه بر فخر را اين گونه آورده‌اند:

«وقول الفاضل الشارح: «إنما قدم الظن على الوضع و التسليم؛ لتقدم الخطابة على الجدل في النفع»، قاذخ في قسمة الظن بالأقسام الثلاثة الشاملة لما عدي اليقين من مبادئ الصناعات الثلاثة...».

در اينجا «قاذخ في قسمة الظن بالأقسام الثلاثة...» درست است و ضمير در «قسمة» به فخر بازمي‌گردد؛ زيرا فخر رازي از يك سوظن را در برابر يقين قرار داده و آن را به سه قسم خطابه، جدل و سفسطه تقسيم

در صفحه ۱۵ چاپ مطبعة الحیدری نیز پس از «الترتیب»، ویرگول آمده و فراز بعدی در ادامه آن و در همان سطر درج شده و نه فعل «یعرض» و نه واژگان «صورة» و «حالة»، هیچ یک اعراب ندارند.

در صفحه ۴۲، کلام خواجه را این‌گونه ویرایش کرده‌اند:

«أقول: صواب الترتیب فی القول الشارح. مثلاً. أن یوضع الجنس أولاً ثم یقید بالفصل...»

آقای خطاوی قید «مثلاً» را میان دو خط تیره قرار داده‌اند. پس آن را متعلق به «القول الشارح» دانسته‌اند. برابر با خوانش ایشان از شرح خواجه، عبارت را پس از حذف قید می‌توان این‌گونه خواند و اصلاح کرد:

«صواب الترتیب مثلاً فی القول الشارح بأن یوضع الجنس أولاً ثم یقید بالفصل...»

یعنی صواب ترتیب در قول شارح این است که نخست جنس بیاید و سپس فصل. برای نمونه در تعریف انسان گفته شود: «حیوان ناطق» نه «ناطق حیوان».

ولی درست آن است که قید «مثلاً» را متعلق به «أن یوضع» بدانیم؛ چه «قول شارح» اعم از حدّ تام است و حدّ ناقص و رسم تام و رسم ناقص را نیز شامل است و خواجه اینجا در پی معلوم ساختن «صواب ترتیب» است و این با مقدم شدن عام بر خاص دست‌یاب می‌شود. پس اگر قول شارح «حدّ تام» باشد، صواب ترتیب عبارت است از تقدم جنس قریب بر فصل قریب؛ اگر «حدّ ناقص» باشد، صواب ترتیب عبارت است از تقدم جنس قریب بر فصل قریب؛ اگر «رسم تام» باشد، صواب ترتیب عبارت است از تقدم جنس قریب بر خاصه و اگر «رسم ناقص» باشد، صواب ترتیب عبارت است از تقدم جنس بعید بر فصل قریب؛ اگر «رسم ناقص» باشد، صواب ترتیب عبارت است از تقدم جنس بعید بر خاصه.

پس از آنجا که «حدّ تام» یکی از اقسام چهارگانه «قول شارح» است، پس قید «مثلاً» را باید متعلق به «أن یوضع» دانست؛ زیرا غیر از جنس و فصل قریب مفاهیم دیگری نیز می‌توانند «قول شارح» باشند.

با این توضیحات درست این است: «صواب الترتیب فی القول الشارح، مثلاً أن یوضع الجنس أولاً ثم یقید بالفصل...»

فراز شاهد در صفحه ۱۲۵ کتاب تحقیق شده سلیمان دنیا این‌گونه آمده: «أقول صواب الترتیب فی القول الشارح مثلاً، أن یوضع

می‌کند و از دیگر سورا اینجا ظن را که خود مقسم صناعات ثلاثه خطابه و جدل و سفسطه است، بر یکی از اقسام، یعنی جدل مقدم می‌کند!

پس خواجه در پی نمایاندن تعارض گفته‌های خود فخر است که مستلزم «تقدم شیء علی نفسه» یا «علی جزئه» است، نه آگاهانیدن اینکه ظن به واقع به سه قسم خطابه و جدل و سفسطه تقسیم می‌شود.

در صفحه ۱۴ چاپ مطبعة الحیدری، «قسمته» آمده است، اگرچه صفحه ۱۲۴ کتاب تحقیق شده سلیمان دنیا «قسمة» دارد.

در صفحه ۴۱، شرح خواجه این‌گونه آمده است:

«والتألیف المراد به فی هذا الموضوع، لا یخلو من أن یكون لبعض أجزائه عند البعض وضعٌ ما، و ذلك هو الترتیب:

و من أن یعرض لجميع الأجزاء صورة أو حالة بسببها یقال لها: «واحد»، و هی الهیئة.»

با چشم پوشی از دو نقطه‌ای که پس از واژه «الترتیب» گذاشته‌اند و فراز بعدی را در ابتدای سطر بعد آورده‌اند که نباید چنین می‌آوردند، شاهد در فراز «و من أن یعرض لجميع الأجزاء صورة أو حالة بسببها یقال لها واحد و هی الهیئة» است. آقای خطاوی فعل «یعرض» را معلوم و از باب افعال انگار کرده‌اند که «صورة أو حالة» دو مفعول آن است. اینکه فاعل «یعرض» چیست یا کیست، دست‌کم برای ما که روشن نیست، ولی گویا «التألیف» را فاعل گرفته‌اند.

ولی همان‌گونه که از شرح خواجه و فراز «المراد به فی هذا الموضوع» به روشنی فهم می‌شود، در اینجا بیان مراد از «تألیف» مقصود است، نه آنکه «تألیف» چه می‌کند! پس «لا یخلو من أن یكون... و هی الهیئة» خبر برای «التألیف» است و فراز «و من أن یعرض لجميع الأجزاء صورة أو حالة...» عطف بر «و من أن یكون لبعض أجزائه...» است.

با این توضیح فعل «یعرض» معلوم و لازم و ثلاثی مجزّد است و «صورة أو حالة» فاعل آن خواهد بود و عبارت این‌گونه درست است: «و من أن یعرض لجميع الأجزاء صورة أو حالة...».

در صفحه ۱۲۵ کتاب تحقیق شده سلیمان دنیا، پس از «الترتیب» نقطه آمده و فعل «یعرض» و نیز واژگان «صورة» و «حالة» هیچ‌کدام اعراب ندارند.

الجنس أولاً، ثم يقيد بالفصل».

در صفحه ۱۵ چاپ مطبعة الحیدری نیز قید «مثلاً» میان دو خط تیره درج نشده است.

در همان صفحه ۴۲ و درست پس از عبارت پیشین، شرح خواجه را این گونه آورده اند:

«و صواب الهيئة أن يحصل (يجعل - خ) للأجزاء صورة وحدانية يطابق بها صورة المطلوب».

آشکار است که «وحدانیت» صفت «صورة» است. پس بفرض که «صورة» مجرور باشد، «وحدانیت» نیز باید چنین باشد. اینکه چرا و چگونه «صورة» مجرور است و «وحدانیت» مفتوح، ما که هر چه کاویدیم، کمتر یافتیم!

ولی با چشم پوشی از اعراب «وحدانیت» بازم آشکار و هویدا است که «صورة» فاعل «أن يحصل» است و باید مرفوع باشد. «وحدانیت» نیز چون صفت «صورة» است، آن نیز باید مرفوع باشد.

پس درست این است: «و صواب الهيئة أن يحصل للأجزاء صورة وحدانية...»

در صفحه ۱۲۵ کتاب تحقیق شده سلیمان دنیا فراز شاهد این گونه آمده است: «و صواب الهيئة أن يجعل للأجزاء صورة وحدانية...»

و در صفحه ۱۵ چاپ مطبعة الحیدری، عبارت این است: «و صواب الهيئة أن يحصل الأجزاء (كذا) صورة وحدانية...»

در صفحه ۴۳، عبارت خواجه را این گونه آورده اند:

«وأما باعتبار المواد وحدها. أعني القريبة. فإنّ المواد الأولى لا تُوصف بالصواب و غير الصواب كما مرّ، والصواب منها هو القضايا الواجب قبولها...».

بنا بر خوانش جناب خطاوی، «اعنی القریبه» توضیح «المواد» است و «فإنّ المواد الأولى لا توصف بالصواب و غير الصواب كما مرّ» جواب «أما» و «و الصواب منها هو القضايا الواجب قبولها...» گویا استینافیه و ضمیر در «منها» به «المواد الأولى» راجع است.

ولی خوانش محقق محترم سراسر ناراست است! توضیح آنکه جناب خواجه در شرح این فراز از کلام شیخ: «و كثيرا ما يكون الوجه الذي ليس بصواب شبيها بالصواب، أو موهما أنه شبيه به» به ترتیب، قضایا را به لحاظ صورت، ماده و ماده و صورت، به

صواب، شبیه به صواب و موهم شبیه به صواب تقسیم کرده و هر یک را به تفصیل شرح می دهند.

فراز شاهد ما توضیح خواجه است از صواب، شبیه به صواب و موهم به شبیه صواب در مواد قضایا. خواجه نخست به بیان صواب ماده قضایا پرداخته و آن را «قضایای واجب قبولها» که همان بدیهیات هستند می شناساند، ولی پیش از آن یاد می آورد که مراد از «مواد» در اینجا، «مواد قریبه» یا همان «مواد ثانیه» است، نه «مواد اولی»؛ زیرا مواد اولی که همان تصورات ساده هستند، از آنجا که همراه حکم نیستند، نمی توانند به صواب یا غیر صواب متصف شوند، ولی «مواد قریبه» یا «مواد ثانیه» که صغری و کبری در قیاس اند، از آن رو که قضیه اند می توانند به صواب و غیر صواب وصف گردند.

خواجه اندکی پیش از این عبارت به این نکته اشاره کرده اند و در اینجا باز بر آنکه پیش تر گفته اند، تأکید می کنند و عبارت «كما مرّ» به همان پیش گفته اشاره دارد.

با این توضیح فراز «فإنّ المواد الأولى لا توصف بالصواب و غير الصواب كما مرّ» معترضه است و توضیحی است برای چرایی انحصار بحث از صواب و شبیه به صواب و موهم به شبیه به صواب در «مواد قریبه» و نه «مواد اولی».

پس عبارت «و الصواب منها هو القضايا الواجب قبولها...» جواب «أما» است، اگرچه شاید شایسته ترمی بود که جناب خواجه به جای «و الصواب...»، «فالصواب...» می فرمودند.

پس عبارت خواجه را باید این گونه ویرایش کرد:

«وأما باعتبار المواد وحدها، أعني القريبة، فإنّ المواد الأولى لا توصف بالصواب و غير الصواب كما مرّ. و الصواب منها هو القضايا الواجب قبولها...»

این فراز در صفحه ۱۲۶ الإشارات و التنبيهات به تحقیق سلیمان دنیا این گونه ویرایش شده است:

«وأما باعتبار المواد وحدها، أعني القريبة؛ فإنّ المواد الأولى لا توصف بالصواب أو غير الصواب كما مرّ.

و الصواب منها: هو القضايا الواجب قبولها».

همین بند در صفحه ۱۶ چاپ مطبعة الحیدری این گونه آمده است: «وأما باعتبار المواد وحدها، أعني القريبة، فإنّ المواد الأولى

خرده‌هایی بر وسام الخطاوی، محقق و مصحح منطق الإشارات والتنبيهات: نقو و برسی دکتر

لا توصف بالصواب و غیر الصواب كما مر، و الصواب منها هو القضايا الواجب قبولها...».

در صفحه ۴۵ گفته خواهد شد در شرح بخشی از کلام شیخ را این‌گونه آورده‌اند:

«وقوله: «یتعلم فيه (منه - خ) ضروب الانتقالات» و الأول یقتضي حمل الضروب الكلية التي هي القوانين و بيانها المسائل المنطقية، و الثاني یقتضي حملها على جزئياتها المتعلقة بالمواد على ما هي مستعملة في سائر العلوم».

آنچه در خوانش این فراز بسیار دردسرساز است، یافتن مشارالیه «الاول» و «الثانی» در کلام خواهد بود! «اول» چیست و «ثانی» کدام است؟ افزون بر آنکه آن عبارت داخل پرانتز «(منه - خ)» چیست و «خ» به چه یا چه اشاره دارد؟ آقای خطاوی در مقدمه که درباره «خ» هیچ نگفته‌اند!

ولی گویا می‌توان حدس زد بنا بر تصحیح آقای خطاوی، تنها می‌توان «منه» را به جای «فیه» گذاشت و دیگر هیچ! این که «اول» و «ثانی» چه معنا می‌دهد گویا بر عهده خواننده رها شده است!

ولی راه‌کار چیست و «اول» و «ثانی» کدام است؟ بسیار ساده و آسان است! بازنگری چاپ‌های پیشین این کتاب، از جمله الإشارات و التنبيهات تحقیق شده سلیمان دنیا و نیز همان کتاب با چاپ مطبوعه الحیدری که مورد استفاده آقای خطاوی بوده است!

در چاپ نخست، فراز مورد گفت‌وگو این‌گونه آمده است: «وقوله: [یتعلم فيه] فی بعض النسخ [یتعلم منه ضروب الانتقالات]...»<sup>۱۵</sup>

در چاپ دوم نیز عبارت این است: «وقوله یتعلم فيه. و فی بعض النسخ یتعلم منه. ضروب الانتقالات...».

این‌گونه مرجع «اول» و «ثانی» هویدا می‌شود؛ یکی «یتعلم فيه» است و دومی «یتعلم منه».

در صفحه ۴۸، گفته شیخ را این‌گونه آورده‌اند:

«و عدد أصناف ترتيب الانتقالات فيه و هیئته جاریان على الاستقامة، و أصناف ما لیس كذلك».

بنا بر خوانش محقق محترم، «هیئته» باید بر «عدد» عطف باشد و از آنجا که «عدد» مرفوع است، معطوف است بر «ضروب الانتقالات» یا «احوال تلك الامور» در این کلام شیخ:

«فالمنطق علم یتعلم فيه ضروب الانتقالات من امورٍ حاصله فی ذهن الإنسان الی امورٍ مستحصلة و احوال تلك الامور و عدد أصناف ترتيب الانتقالات فيه و هیئته جاریان على الاستقامة، و أصناف ما لیس كذلك».

حال اگر «هیئته» را بنا بر خوانش آقای خطاوی، بر «عدد» عطف کنیم، ضمیر مجروری آن به چه یا چه بازمی‌گردد؟ «جاریان» را چه کنیم؟ تثنیه این واژه که حتماً باید خبر «هیئته» باشد از چه رو است؟ قید «على الاستقامة» چه معنا می‌دهد؟

انگار کنیم که از همه اینها چشم‌پوشیم، فراز «و أصناف ما لیس كذلك» تکلیف چیست؟ واویش استیناف است یا عاطفه؟ در خوانش یکم جمله اسمیه چه معنا می‌دهد؟! در خوانش دوم «أصناف» عطف به کجا است!؟

۱۵. هرچه در قلاب هست، از مصدر است.

آری! تمامی این سردرگمی ها و پرسش های بی جواب از آن رواست که محقق محترم بر قواره «هیئته» جامعه رفع پوشانده اند! ولی اگر به جای رفع آن را مجرور می خوانند و بر «ترتیب» عطفش می کردند، نه آن سردرگمی ها می آمد و نه آن پرسش ها پرسیده می شد و عبارت نیز تا پایان سراسر است فهمیدنی بود!

پس کلام شیخ را باید این گونه خواند:

«و عددُ أصنافِ ترتیبِ الانتقالاتِ فیه و هیئته جاریان علی الاستقامة، وأصنافِ ما لیس كذلك.»

که در آن «عددُ» مرفوع و معطوف بر «أحوالُ تلك الامور» یا «ضروبُ الانتقالات» است. ضمیر در «فیه» به منطق راجع است. «هیئته» مجرور و معطوف بر «ترتیبِ الانتقالات» است. «جاریان» حال برای «ترتیبِ الانتقالات» و «هیئته» است و «أصنافِ ما لیس كذلك» نیز عطف بر «أصنافِ ترتیبِ الانتقالات فیه» است.

البته شاید جناب آقای خطاوی در این یک مورد معذور باشند؛ چرا که آقای مجتبی زارعی در صفحه ۴۰ کتابی که تحقیق کرده فراز شاهد را این سان آورده و برایش نموده است:

«فالمنطق علم يتعلم فيه ضروب الانتقالات من أمور حاصلة في ذهن الإنسان الى أمور مستحصلة، وأحوال تلك الأمور. و عدد أصناف ما (كذا) ترتیب الانتقال فیه و هیئته جاریان علی الاستقامة، وأصناف ما لیس كذلك.»

که در آن اختلاف نسخه ها را این گونه یاد کرده اند:

در نسخه ای به جای «یتعلم فیه»، «یتعلم منه» آمده است.

در نسخه ای به جای «ترتیب الانتقال فیه»، «ترتیب الانتقال فیه» و در نسخه ای دیگر «یترتب الانتقال فیه» درج شده است.

و در نسخه ای به جای «جاریان»، «جاریتان» آمده است.

سلیمان دنیا نیز در صفحه ۱۲۸ کتابی که تحقیق کرده، به سان آقای زارعی، «هیئته» را إعراب رفع داده و فراز شاهد را این طور آورده است:

«فالمنطق علم يتعلم فيه ضروب الانتقالات، من أمور حاصلة في ذهن الإنسان، الى أمور مستحصلة. وأحوال تلك الأمور

و عددُ أصنافِ ترتیبِ الانتقالاتِ فیه و هیئته جاریان علی الاستقامة وأصنافِ ما لیس كذلك.»

ولی شاید هم آقای خطاوی معذور نباشند؛ زیرا اگر کتابی دوباره تحقیق و تصحیح می شود، باید از اشتباه های چاپ های پیشین در امان باشد، نه آنکه همان ها را باز بازنشر دهد!

در صفحه ۱۹ چاپ مطبعة الحیدری فراز شاهد این گونه آمده است: «و عددُ أصنافِ ترتیبِ الانتقالاتِ فیه، و هیئته، جاریان علی الاستقامة، وأصنافِ ما لیس كذلك؛ یعنی «هیئته» اعراب ندارد.

در صفحه ۷ شرح الإشارات والتنبيهات چاپ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، به تصحیح علی رضا نجف زاده نیز آمده است: «و عددُ أصنافِ ما ترتیب الانتقال فیه و هیئته جاریان علی الاستقامة، وأصنافِ ما لیس كذلك.» اینجا نیز «هیئته» بدون اعراب است.

حسن ملکشاهی نیز در صفحه ۱۶۵ و ۱۶۶ ترجمه اش الإشارات والتنبيهات را، این فراز را این گونه ترجمه

#### کتابنامه

الإشارات والتنبيهات؛ ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ به اهتمام محمود شهابی؛ چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۹۹ ش.

الإشارات والتنبيهات؛ ابن سینا، حسین بن عبدالله و نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد؛ تحقیق سلیمان دنیا؛ مؤسسة النعمان، بیروت، ۱۴۱۳ ق، ۱۹۹۲ م.

الإشارات والتنبيهات؛ ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ تحقیق مجتبی زارعی؛ مؤسسة بوستان کتاب، قم، الطبعة الثانية، ۱۴۲۹ ق، ۱۳۸۷ ش.

الإشارات والتنبيهات؛ ابن سینا، حسین بن عبدالله و نصیرالدین طوسی، محمد بن حسن و قطب‌الدین رازی، محمد بن محمد؛ مطبعة الحیدری، بی‌جا، ۱۳۷۷ ق.

الاهیات من المحاکمات بین شرحی الإشارات؛ قطب‌الدین رازی، محمد بن محمد؛ تصحیح مجید هادی زاده؛ تهران، انتشارات کتابخانه مجلس شورای اسلامی و مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۱ ش.

ترجمه و شرح اشارات و تنبيهات ابن سینا؛ حسن ملک‌شاهی؛ تهران، سروش، چاپ چهارم، ۱۳۸۵ ش.

شرح الإشارات و التنبيهات؛ فخرالدین رازی، محمد بن عمر؛ تصحیح علی‌رضا نجف‌زاده؛ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳ ش.

شرحی الإشارات؛ نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد و فخرالدین رازی، محمد بن عمر؛ قم، منشورات مکتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ ق.

کرده است: «پس منطق دانشی است که در آن علاوه بر دانستن انواع انتقالات از تصورات و تصدیقات پیدا به تصورات و تصدیقات ناپیدا» خود احوال این تصورات و تصدیقات نیز معلوم می‌گردد و همچنین در این علم شناخته می‌شود که چه تعداد از اصناف ترتیب انتقالات و هیئت آن درست و مطابق با موازین منطق است و کدام عدد آن نادرست و برخلاف قانون و میزان منطق می‌باشد».

هشتم: بس کنم ای دوست تو خود گفته گیر!۱۶

همان‌گونه که گفته آمد، این خرده‌ها تنها از آن فصل یکم از نهج یکم است؛ آن هم بی‌نگاه بر تعلیقات فخر و قطب! شایسته و بلکه بایسته است جناب آقای خطاوی در دیگر تصحیحات و تحقیقاتشان بیشتر از پیش دوران‌دیش باشند و دست‌کم قبل از آنکه کتابی را به دست چاپ و انتشاراتی چون مطبوعات دینی بسپارند، از اندیشمندی ریزبین بخواهند تا کارشان را باز بیند و خطاهای احتمالی را گوشزد کند.

شاید هم این انتشارات مطبوعات دینی است که باید پس از تصحیح و تحقیق کتابی توسط مصحح یا محقق، پیش از چاپ آن، از عالمی نکته‌سنج برای خوانش آن کمک گیرد.

شاید هم هر دو باید چنین کنند که اگر کنند، بسیار خوب و پسندیده آورده‌اند.

اشرف ساعات بنی‌آدم به علم‌اندوزی آراسته باد.